

# داستان نویسی در افغانستان

گفتگو با رهنورد زریاب

برگرفته از: کتاب ماه، ادبیات و فلسفه، شماره 92

زیر و بم های داستان نویسی در افغانستان

رسول آبادیان

رهنورد زریاب متولد 1323 ش. در یکی از محلات کابل به نام گذر ریکاخانه است. زریاب دارای فوق‌لیسانس روزنامه‌نگاری از کشور انگلستان است و سابقه‌ای نسبتاً کوتاه در ریاست شعبه فرهنگ و هنر، وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان دارد. این نویسنده را می‌توان یکی از فعال‌ترین چهره‌های ادبیات داستانی معاصر افغانستان دانست. مجموعه داستان‌های «آواری از میان قرن‌ها»، «مرد کوهستان»، «دوستی از شهر دور»، «نقش‌ها و پندارها»، رمان «گلنار و آینه» و گزیده‌ای از داستانهایش به روسی به نام «تصویر» منتشر شده است. «پیراهن‌ها» گزیده‌ای از داستان‌های نویسندگان جهان است که او به دري ترجمه کرده است. و مجموعه مقالات «گنگ خوابیده»، فیلمنامه «اختر مسخره» و چند اثر دیگر حاصل کار نویسندگی اوست. زریاب میهمان مدعو همایش چشم‌انداز داستان امروز فارسی بود.

در ابتدا پرسشی درباره ادبیات داستانی و نثر فارسی کنونی در افغانستان مطرح می‌کنم، خود شما به عنوان کسی که هم در مناصب دولتی مشغول به کار بودید و هم اهل قلم هستید و در زمینه نوشتن مقاله و داستان فعالیت چندین ساله دارید، فکر می‌کنید این جنگ طولانی‌مدت داخلی چه تأثیری بر کلیت ادبیات به خصوص ادبیات داستانی کشور افغانستان گذاشته است و کسانی که به‌گونه‌ای تن به مهاجرت داده‌اند، توانسته‌اند آن اصل ادبیات داستانی افغانستان را در افغانستان رواج دهند یا این رشته ادبی هم مثل بسیاری از مسائل دیگر دچار فراز و نشیب‌هایی شده است. جنگ درازمدت در افغانستان بر همه چیز تأثیر گذاشته از جمله بر ادبیات و البته بر زبان اما این يك امر کلی است. اگر دقیق‌تر قضایا را بررسی کنیم، می‌بینیم که در دهه 60 به ویژه در نیمه دوم آن يك نهضت قوی ادبی در افغانستان به وجود آمد. با به میان آمدن اتحادیه نویسندگان افغانستان که اول به شکل يك ارگان وابسته به حزب حاکم پدید آمد و آهسته آهسته آزادی خود را افزایش داد. در نیمه دوم دهه 60 اتحادیه نویسندگان گفتند که این اتحادیه بیشتر بار سیاسی دارد، ما از این لحاظ باید نام اتحادیه را تغییر دهیم و از سوی هم انجمن ادبی کابل که در سال 1309 به وجود آمده است یعنی يك پس منظر تاریخی هم داریم بنابراین ما باید نام انجمن را اختیار کنیم و به این ترتیب این‌نامه انجمن هم تغییر کرد، نویسنده‌ها تلاش کردند که انجمن را کاملاً از زیر نفوذ حزب حاکم خارج کنند. در نیمه دوم دهه 60 يك نهضت قوی ادبی - فرهنگی در افغانستان به وجود آمد و شمار کتابخانه‌ها زیاد شد به این دلیل طبقه متوسط مخصوصاً در شهرها افزایش یافت و این طبقه متوسط بیشتر کارمندان دولت بودند و از نظر مادی هم رفاه نسبی داشتند و ضمناً علاقه به فرهنگ در آنها وجود داشت. در پی آن بود که يك نهضت فرهنگی قوی به وجود آمد و حتی این نهضت قوی فرهنگی در کارخانه‌ها و در نیروهای مسلح نفوذ کرد. زمانی که من خودم رئیس انجمن نویسندگان بودم يك کتابفروشی هم دایر کردم و هر هفته از مسئول کتابفروشی می‌خواستم که گزارش دهد که چقدر کتاب فروخته شده است، يك روز پرسیدم که چه گروهی بیشتر کتاب می‌خرند، با کمال تعجب گفت: افسران نیروهای مسلح! یعنی ادبیات در افشار گوناگون مردم نفوذ پیدا کرد و از سوی دیگر يك حادثه

بسیار مهم رخ داد و آن پیدا شدن نویسندگان و شاعران زن در افغانستان بود. شما پیش از دهه 60 اگر در ادبیات افغانستان جست‌وجو و تحقیق بکنید فقط دو یا سه چهره زن پیدا می‌کنید که در زمینه ادبی - فرهنگی حضور داشته‌اند ولی بعد از نیمه دوم دهه 60 شمار دختران و زنانی که قلم به دست می‌گیرند و شعر می‌گویند و داستان و مقاله‌های تحقیقی می‌نویسند به طور چشمگیری افزایش می‌یابد و این وضعیت تا زمان سقوط نجیب‌الله دوام پیدا کرد. بعد از سقوط نجیب‌الله دوباره يك افت عظیم در وضعیت ادبی افغانستان به وجود آمد.

با سقوط نجیب‌الله یعنی تسخیر کابل توسط نیروهای جهادی، تقریباً می‌توانیم بگوییم تمامی نویسندگان و شعرا و فرهنگی‌ها در این دوره افغانستان را ترك کردند چون که دیگر زمینه زندگی برایشان وجود نداشت، البته شمار اندکی از فرهنگیان و نویسندگان در افغانستان باقی ماندند اما زمینه فعالیت برایشان وجود نداشت. به این صورت می‌توانیم بگوییم که یکی از ویژگی‌های ادبیات در افغانستان این بوده که دولت‌ها توجه چندانی به مسائل فرهنگی و ادبی نداشته‌اند. به طور مثال اگر ما ایران را با افغانستان مقایسه کنیم در ایران با به میان آمدن فرهنگستان يك تغییر بسیار بزرگ در زبان به وجود آمد. مثلاً شما اگر زبان امروز ایران را با زبان علامه قزوینی مقایسه کنید می‌بینید که زبان قزوینی دیگر زبان قدیمی است و زبان امروز ایران با زبان قزوینی بسیار تفاوت دارد. یعنی دولت‌های ایران مستقیم یا غیرمستقیم در مسئله فرهنگ، زبان و ادبیات نقش داشته‌اند، اما در افغانستان متأسفانه چنین چیزی موجود نبوده است. همین حالا هم در افغانستان و در زمینه زبان يك مؤسسه‌ای که زبان را بررسی کند، نهادی که در پی تکامل زبان و بهبود آن باشد و درصد ساختن واژه‌های جدید باشد، وجود ندارد. فقط آنچه امروزه در مسئله زبان افغانستان به وجود آمده يك بهبود نسبی است که نتیجه تلاش‌های نویسندگان و اشخاص است

یعنی به صورت خودجوش و مردمی؟ خودجوش غالباً زمانی به کار می‌رود که مسئله آگاهانه نباشد. اما این امر در افغانستان آگاهانه است، یعنی حرکت‌های فردی آگاهانه وجود داشته و اشخاص تلاش کرده‌اند زبان را بهبود بخشند. در نتیجه می‌دانیم زبانی که امروز در افغانستان توسط نویسندگان به ویژه نویسندگان جوان ما به کار می‌رود به نظر من زبانی به مراتب بهتر، خوب‌تر و پیراسته‌تر نسبت به زبانی است که مثلاً 50 سال پیش توسط علامه سلجوقی به کار می‌رفته. در ارتباط با سؤال شما می‌توانیم بگوییم که پس از سقوط طالبان شمار زیادی از نویسندگان و فرهنگیان به افغانستان برگشتند و اینها کارهای خود را آغاز کردند و اگر شما امروز يك نشریه‌ای را که توسط جوان‌ها چاپ می‌شود و مسئولینش همه جوان‌های پایین‌تر از 30 سال هستند در نظر بگیرید می‌بینید که از زبان بهتری استفاده شده، محتویات بهتری دارد، صفحه‌آرایی بسیار مدرن به کار می‌رود که با وضعیت امروزی خوشایند است. اما وقتی در جزئیات مسئله وارد شویم می‌بینیم که نابسامانی‌هایی نیز وجود دارد، به این معنی که شمار زیادی از فرهنگیان ما جذب مؤسسات خارجی شدند. اینها دیگر وقت ندارند که به تولید ادبی بپردازند، به همین دلیل شما می‌بینید که نویسندگان ما در مدت سه سال اخیر آن هم نویسندگانی که ما به آینده‌شان امید داشتیم، هیچ کار تازه‌ای ارائه نکرده‌اند. به خاطر اینکه صبح تا شب کار می‌کنند، کارهای غیرادبیاتی، کارهای روزنامه‌ای و ژورنالیستی در رسانه‌ها، مثلاً در رادیو آزادی، رادیو بی‌بی‌سی و رادیو صدای آلمان کار می‌کنند. اینها تمام وقتشان را صرف می‌کنند و در آخر روز هم آن قدر خسته هستند که دیگر توان پرداختن به مسائل ادبی برایشان وجود ندارد. این پرتاب ناگهانی که در افغانستان اتفاق افتاد برای ادبیات يك سری محاسن و معایب داشت. افغانستان هم اکنون مشق دموکراسی می‌کند، پس وضعیت ادبیات باید شکل و شمایل جدیدتری به خود بگیرد. اما خطری که در حال حاضر وجود دارد این است که بسیاری از کشورهای دنیا به گونه‌ای سعی می‌کنند فرهنگ و زبان خودشان را در افغانستان ترویج دهند به خصوص در کابل و اطراف. و این خطر بزرگی است برای زبان فارسی. شما به عنوان کسی که در کارهای فرهنگی فعالیت زیادی داشته‌اید این خطر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ فکر می‌کنم خطر، خطری بسیار جدی است، جدی‌تر از آن چیزی که شما در ایران تصور می‌کنید. امروز شما اگر به کابل و حتی ولایت‌های عقب مانده بروید شمار زیادی ساختمان می‌بینید که مرکز آموزش زبان انگلیسی است و جوان‌های ما امروز به محض اینکه از دبیرستان بیرون می‌آیند و یا از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شوند تمام تلاششان بر این است که يك زبان خارجی مخصوصاً زبان انگلیسی یاد بگیرند و دیگر کمتر جوانی را در افغانستان پیدا می‌کنید که در فکر این باشد که زبان فردوسی چگونه بوده یا زبان مولانا چگونه بود، اینها فقط در فکر این هستند که چگونه می‌شود مهارت خود را در زبان انگلیسی افزایش دهند تا راهی به یکی از این نهادها خارجی پیدا کنند. پس از يك طرف ما می‌بینیم که این يك فاجعه است و از سوی دیگر نمی‌توانیم این جوان‌ها را زیاد متهم و

ملاطت كنيم به خاطر اينكه دستگاہ‌هاي دولت افغانستان حقوق بسيار اندك مي‌پردازند و حقوقي كه قرار است از دولت بگيرند به هيچ وجه زندگي‌شان را تأمين نمي‌كند. بنابر اين هر انسان در درجه اول در فكر زندگي كردن است و بايد اول زنده بماند و زندگي خوبي داشته باشد و اين حق هر انسان است. اينها را ما تا حدي محق مي‌دانيم كه بالاخره بايد تأمين باشند. به هرحال شما امروز كه به كتابفروشي‌هاي كابل برويد كتاب‌هايي كه در درجه اول نظر شما را جلب مي‌كند دستور زبان و فرهنگ‌هاي زبان انگليسي است .

گرايش مردم عام هم به همين گونه است؟

طبعاً اين كتاب‌ها خريدار دارند و به اين دليل همه جا هستند. اگر خريدار نداشته باشند كه اين قدر در معرض تماشا گذاشته نمي‌شوند و اين يك خطر بسيار حدي است كه من در چند سخنراني كه در كابل داشتم خطر را خاطر نشان كردم و دولت را متوجه كرديم كه نمي‌شود اين خطر را نادیده گرفت و به صوت سطحي از آن گذشت. متأسفانه اين خطر وجود دارد و فكر مي‌كنم احتمالاً تا پنج سال ديگر هم ادامه پيدا كند و بعد از پنج سال آينده اين مؤسسات مبهم است و معلوم نيست آيا در افغانستان باقي مي‌مانند و فعاليت‌هاي‌شان را دولت قبول مي‌كند يا نه. وزير برنامه‌ريزي افغانستان هم انتقادات بسيار شديدي بر مؤسسات غيردولتي يا NGO وارد کرده است و تلاش زيادي دارد كه اينها پاسخگوي كارهاي‌شان باشند. پول زيادي را كه به عنوان كمك به افغانستان كه بيليون‌ها است وارد مي‌شود، اما در دسترس دولت قرار نمي‌گيرد و همه را اين مؤسسات غيردولتي مي‌گيرند. به هر صورت بايد قبول بكنيم كه اين وضعيت نه تنها زبان فارسي دري بلكه زبان‌هاي ديگر از جمله زبان پشتو را هم در معرض خطر قرار داده است و فرهنگيان ما فهميده‌اند كه متأسفانه دولتمردان به اين مسائل توجه زيادي نمي‌كنند به خاطر اينكه امروز در كابينه افغانستان هيچ چهره مطرح فرهنگي ديده نمي‌شود و همه دولتمرداني هستند كه بيشتر به مسائل سياسي و اقتصادي مي‌پردازند و اصلاً مسئله فرهنگ يك مسئله جانبي و درجه دوم يا سوم است.

فكر كنم آن حركت خودجوش و مشخصي كه در اين سال‌ها در افغانستان بر ادبيات فارسي حاكم بوده است الان بايد يك دامنه گسترده‌تري پيدا كند و با وجود هجوم فرهنگ‌ها و زبان‌هاي مختلف در افغانستان اين امر به نظر ضروري مي‌رسد. حال در ايران ما مركزي به نام شوراي گسترش زبان و ادبيات فارسي داريم و هدف شورا هم همان‌طور كه از اسمش مشخص است كمك به رشد و تكامل زبان و ادبيات فارسي در دنياست. شما فكر مي‌كنيد اين ذهنيت فارسي‌نويسي كه كم‌كم دارد رنگ و بوي خودش را در افغانستان از دست مي‌دهد چگونه مي‌شود بين نويسندگان افغانستان و شورا تعاملتي ايجاد كرد كه نتيجه‌بخش باشد و بتوانيم حداقل باقيمانده را تا همين اندازه حفظ بكنيم؟ اين موضوع نه تنها بايد حفظ شود بلكه بايد تقويت شود و استحكام يابد. همين كه ما امروز در تهران هستيم يكي از راه‌ها همين است. ما از نظر مالي اين امكانات را نداريم كه مثلاً نويسندگان ايران را به افغانستان دعوت كنيم ولي ايران اين توانايي را دارد و نهادهايي وجود دارند كه وظيفه دارند اين كار را انجام دهند. بايد با مشورت فرهنگيان افغانستان راهي را جست‌وجو كنيم تا اين آرزو برآورده شود يعني زبان دري تقويت شود و تكامل و توسعه يابد. همين حساسيتي كه در ايران در مورد واژه دري وجود دارد بايد از بين برود اگر دولت افغانستان در سال 1343 در قانون اساسي خود واژه دري را برگزيد احتمالاً هدفش اين بوده كه كشورها از نظر سياسي جدا شوند ولي غيرآگاهانه كار خوبي انجام دادند كه يك واژه قديمي را احيا كردند بايد برنامه‌هايي با مشورت همديگر طرح شود و يكي از راه‌هايي كه مي‌توانم پيشنهاد بكنم اين است كه ايران به چاپ و نشر آثار شاعران و نويسندگان افغانستان بپردازد، تصادفاً بايد بگويم كه شعر افغانستان اگر بالاتر از شعر ايران نباشد پايين‌تر نيست و در افغانستان شاعران بسيار خوبي وجود دارند و بايد شعر افغانستان در ايران شناخته شود در حالي كه شناخته شده نيست. يعني شناخت نسبي و اندكي از شعر افغانستان در ايران وجود دارد بايد در ايران آثار نويسندگان و شاعران و پژوهشگران افغانستان به چاپ برسد. در گذشته و در حدود 40 سال پيش اين سنت وجود داشته است. و آثار شاعران و نويسندگان به چاپ مي‌رسيد، در حال حاضر هم چاپ مي‌شود اما آن مقداري كه نويسندگان و شاعران ما توقع دارند به آنها توجه نمي‌شود. در افغانستان امكانات بسيار ناچيز است اما در ايران بسيار گسترده است. به اين خاطر مي‌توان اين امكانات گسترده را به نفع غنابخشي زبان دري يا زبان فارسي در افغانستان به كار گرفت يعني اگر آنچه در زمينه توسعه اقتصادي وجود ندارد در زمينه ادبيات فراهم شود، تا زماني كه در افغانستان زمينه بهبود يابد. به هر صورت جواب سؤال شما را بايد بگويم كه نهادهاي ايراني حتماً اين كار را مي‌كنند و با مشورت با فرهنگي‌هاي افغانستان مي‌توانند راه‌هايي را جست‌وجو و تجربه

کنند تا آنجایی که من می‌دانم تعدادی از کتاب‌های شما به زبان روسی ترجمه شده است و به این ترتیب می‌توان به گونه‌ای بازتاب ادبیات فارسی را در زبان روسی هم دید. الآن در کشور روسیه زبان فارسی چه جایگاهی دارد و رد پای نویسندگان فارسی‌نویس در کشوری که کتاب شما ترجمه شده چگونه است؟

در اتحادیه جماهیر شوروی سابق همه چیز رنگ سیاسی داشت. آنها همه چیز را از دیدگاه ایدئولوژیک می‌نگریستند و فکر می‌کردند که باید یک تعداد متخصص زبان دري و زبان پشتو داشته باشند. براین اساس آنها در مؤسسه خاورشناسی خود زبان‌های پشتو و دري را تدریس می‌کردند و واقعاً متخصصین و زبان دانان بسیار خوبی در آنجا بودند .

هنوز هم این روند ادامه دارد؟

دقیقاً نمی‌دانم. اگر ادامه داشته باشد که احتمالاً هم ادامه دارد به آن قوت سابق نیست. شاگردانی که علاقه‌مند بودند به کشور خارجی بروند مثلاً به افغانستان بیایند و در سفارت شوروی کار بکنند امتیازات به خصوصی داشتند و به طبع علاقه‌مندان به طرف مؤسسه زبان‌های شرقی هجوم می‌برند. اما با فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی این روند از میان رفت. من در شوروی دوستی داشتم که زبان فارسی را بسیار خوب می‌فهمید و کارهای خوبی هم انجام داده بود. دفعه آخری که من در مسکو بودم علاقه‌مندی او به شعر کاهش یافته بود و من از او پرسیدم که چرا این طور شدی و او گفت چون زمینه کار نیست و به این خاطر بهتر است که من زبان انگلیسی خود را تقویت کنم. در افغانستان هم مثل همین حادثه رخ داده است. تمام مؤسساتی که در روسیه سرمایه‌گذاری کردند به آدم‌هایی نیاز دارند که زبان انگلیسی بفهمند و به همین خاطر جوان‌ها به طرف زبان‌های غربی از جمله زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسوی روی آوردند. زبان‌های شرقی مثل زبان دري یا زبان پشتو یا زبان‌های هندی دیگر خریداری ندارد. همه چیز مربوط به بازار است اگر بازار باشد مردم علاقه‌مند می‌شوند، اگر نباشد مردم علاقه‌ای نخواهند داشت. هم اکنون فکر نمی‌کنم که علاقه‌مندی به زبان دري به آن اندازه که در دوران شوروی بود وجود داشته باشد.

داستان‌نویسی در افغانستان به لحاظ کمیت بسیار بالاست. و یاد می‌آید که آقای خوافی دوست مشه‌دی‌مان مجموعه‌ای از داستان نویسان امروز افغانستان جمع‌آوری کرده بودند که بعضی از این داستان‌ها به لحاظ تکنیک امروز ادبیات داستانی واقعاً در حد بسیار خوبی بودند، هنوز هم این تعداد نویسنده در افغانستان می‌نویسند یا خیر؟

من به شما گفتم که بیشتر این نویسندگان جذب مؤسسات خارجی شدند در نتیجه اینها اثر جدیدی در این یک سال و چند ماهی که من در کابل بودم ارائه نکردند و از سوی دیگر متأسفانه داستان‌نویسی در افغانستان زیاد چشمگیر نیست و علتش هم این است که فرهنگ ادبی ما بیشتر فرهنگ منظوم و شعری بوده است. به همین دلیل هنوز هم نتوانسته‌ایم نویسنده‌ای را که بتوانیم با افتخار از او یاد کنیم، داشته باشیم. به همین دلیل من در مصاحبه‌ای که با نشریه در دري داشتم گفتم که در ایران حادثه‌ها در تاریخ داستان‌نویسی رخ داده است اما در افغانستان ما اثری که با حادثه باشد تا به حال نداشته‌ایم. نویسندگان تجربیاتی در زمینه‌های داستانی کسب نموده و انجام داده‌اند و از نظر تکنیک و شکل و پرداخت‌های داستانی درخور توجه هستند. اما با این همه ما نمی‌توانیم بگوییم که در افغانستان ادبیات داستانی قوی است. ادبیات افغانستان هنوز هم به صورت ادبیات منظوم باقی مانده است و شعر کاملاً بر کلیت ادبیات تسلط دارد. در تاجیکستان بعد از اینکه انقلاب سوسیالیستی آمد و نظام کمونیستی برپا شد طلسم تا اندازه‌ای شکست، به این صورت که تاجیک‌ها زبان روسی یاد گرفتند و با یاد گرفتن زبان روسی متوجه ادبیات داستانی سده نوزدهم روسیه شدند که از غنی‌ترین ادبیات‌های داستانی جهان به شمار می‌رود. تاجیک‌ها به مسائل داستانی پرداختند و ادبیات داستانی خوبی در تاجیکستان به وجود آمد البته همه این داستان‌ها در سبک عالی نیستند. اما به هر حال ادبیات داستانی به وجود آمد، شکل گرفت و تکامل یافت. حتی این حادثه هم در افغانستان رخ نداد و در ایران پیش از انقلاب اسلامی شمار داستان‌نویسان انگشت شمار بود. من می‌توانم نام همه آنها را بگویم. اما در حال حاضر بعد از انقلاب اسلامی به خصوص در دهه 70 یک انفجار داستانی در ایران به وجود آمده، با این حال نمی‌توانیم بگوییم که همه این آثار، آثار درجه اول هستند، اما به هر صورت ادبیات داستانی در ایران تبلور یافت و شکل گرفت که ایران امروز می‌تواند ادعا بکند که من ادبیات داستانی دارم. ما در افغانستان به سختی می‌توانیم ادعا کنیم که ادبیات داستانی داریم. یک نوعی به نام ادبیات داستانی هست ولی به آن شکل که شما

در ایران دارید و نویسندگان زیادی دارید، نیست. دو یا سه سال پیش همایشی در پاریس بود که در آنجا گفته شد، در ایران یکصد و هفتاد نویسنده زن داستان می‌نویسند، فرانسوی‌ها حیرت زده شده بودند که در خود فرانسه یکصد و هفتاد نویسنده زن موجود نیست اما در ایران هست. اگر بخواهیم شمار نویسندگان زن را در افغانستان حساب کنیم شاید از ده تا بیشتر نشود و به همین ترتیب نویسندگان مرد هم بسیار معدودند و من نمی‌دانم ادبیات داستانی چه وقت می‌تواند با ادبیات شعری یا ادبیات منظوم نزدیک شود و این غیر قابل پیش‌بینی است.

ادبیات معاصر ایران به خصوص داستان‌نویسی در افغانستان شناخته شده است یا خیر. مثلاً از نویسندگان معاصر ما بعد از انقلاب کسی را می‌شناسند؟

در افغانستان هنوز هم همان نویسندگان قدیمی ایران را می‌شناسند که نویسندگان قبل از انقلاب هستند و علتش این است که مردم به نام‌هایی که آشنا نیستند علاقه‌مند نیستند. در نتیجه فروشنده کتاب همان آثاری را وارد می‌کند که مردم با آن نام‌ها آشنا هستند.

از چه کسانی می‌شود بیشتر نام برد؟ می‌توان گفت مثلاً هوشنگ گلشیری، صادق هدایت، جلال آل احمد، سیمین دانشور اینها کاملاً برای نویسندگان ما شناخته شده هستند.

در میان مردم هم وضعیت به همین شکل است؟

مردم بر عکس نیمه دوم دهه 60 که من اشاره کردم، متأسفانه بسیار کم و دیر به فرهنگ و ادبیات علاقه‌مند می‌شوند. پس از سقوط نجیب‌الله مردم شهرها به خصوص شهر کابل، این شهر را ترک کردند و امروز مردم اصلی کابل را شما در خود کابل کم پیدا می‌کنید. در نتیجه شهروندان امروز کابل کسانی هستند که از روستاها آمده‌اند و اینها با مسائل فرهنگی - ادبی آشنایی چندانی ندارند و علاقையی هم ندارند و چون تازه به شهر آمده‌اند می‌خواهند برای خود زندگی درست کنند و خانه بسازند و به کاری بپردازند و یا دکانی بازکنند و سرمایه‌ای فراهم کنند، اینها همه‌شان چه جوان و چه پیر به این فکر هستند. در نتیجه فرصت پرداختن به مسائل فرهنگی - ادبی را ندارند و آن علاقه هم هنوز در آنها ایجاد نشده است. در بعضی استان‌های افغانستان از جمله استان هرات، بلخ و بغلان وضعیت بهتر از پایتخت است. ما هفته گذشته در هرات یک همایش ادبی داشتیم که سه روز ادامه یافت، در آن جمع من متوجه شدم که استعدادها بسیار خوبی در هرات وجود دارد و علاقه‌مندی مردم هرات نسبت به فرهنگ نسبت به مردم کابل بیشتر است. کسانی که از بلخ و بغلان و بعضی استان‌های دیگر گزارش می‌دهند به این نتیجه رسیده‌اند که فعالیت‌های ادبی - فرهنگی در آن استان‌ها بیشتر از پایتخت است. به این صورت می‌شود به آینده خوش‌بین باشیم ولی زمان را نمی‌توان پیش‌بینی کرد که در چه مدت یک ادبیات خوب داستانی در افغانستان شکل می‌گیرد و نویسندگانی که خود را وقف مسئله داستان کنند چه زمان پیدا می‌شوند و چه وقت مردم به امر فرهنگ دلبستگی می‌یابند، اینها مسائلی غیرقابل پیش‌بینی است. در آثار خود شما اگر بشود این اصطلاح را به کار برد باید گفت که شما در نسل افغانستان همان کاری را می‌کنید که جمالزاده در ایران کرد. یعنی پیوند ادبیات کهن با ادبیات معاصر، رسم‌الخط و واژه‌هایی که شما در بسیاری از آثارتان به کار می‌برید برگرفته از متون کهن است یعنی از متون کهن و امی می‌گیرید و در خدمت ادبیات معاصر خرج می‌کنید و البته در بسیاری از موارد هم موفق عمل کرده‌اید. سؤال این است که ادبیات کلاسیک فارسی افغانستان و ایران را چگونه می‌توان هر چه بیشتر به ادبیات معاصر پیوند داد؟

بدون پرداختن به ادبیات کلاسیک غیرممکن است که ادبیات امروز خود را غنی بسازیم به این خاطر که عنصر ساختمانی ادبیات زبان است. تعریفی که همواره از ادبیات وجود دارد این است که ادبیات یک هنر زبانی است، یعنی ماده ساختمانی ادبیات زبان است و اگر زبان نباشد ادبیاتی وجود ندارد و اگر ما بخواهیم به مسئله زبان بپردازیم بدون در نظر گرفتن گذشته زبان و بدون در نظر گرفتن غنای گذشته زبان - که تصادفاً زبان ما از این رهگذر بسیار غنی است و آثار بسیار بزرگی در اختیار داریم - بدون پرداختن به آن آثار و بدون در نظر گرفتن آنها نمی‌توانیم زبان امروز را غنی بسازیم. خوشبختانه همان‌طور که دکتر خانلری می‌گوید زبان فارسی یا زبان دری خصوصیت ترکیبی بسیار

محکمی دارد که از نظر زبان‌شناسی کمتر زبانی در جهان این قدرت ترکیبی را دارا است. ما ازدو واژه می‌توانیم چندین واژه جدید بسازیم که هر کدام معنای تازه‌ای بدهند و ظرافت‌های تازه‌ای را برسانند. به عقیده من کسانی که می‌خواهند واژه‌سازی کنند یا زبان را از نظر واژه‌های جدید غنی بسازند، به هیچ وجه در کارشان موفق نخواهند بود مگر اینکه بر ادبیات کهن تسلط کامل داشته باشند و تصادفاً کسانی که به صورت شخصی در افغانستان به این کارها پرداختند چون به ادبیات کلاسیک واقف نبودند و فقط به فکر طبع‌آزمایی بودند ترکیب‌هایی که غالباً از رهگذر دستور زبان به وجود آوردند صحیح نیست. یعنی ما نمی‌توانیم به صورت خودسرانه دو واژه را با هم ترکیب بکنیم و واژه سوم بسازیم، بلکه باید اصل دستور زبان را در نظر بگیریم. ما نمی‌توانیم مغایر دستور زبان واژه بسازیم، تنها ترکیب دو واژه نمی‌تواند واژه سوم بسازد بلکه باید ترکیب براساس اصول دستور زبان صورت بگیرد که بعضی‌ها آن قدر خوب جا افتاده که ما تصور نمی‌کنیم اینها واژه‌های جدید باشند: مثل کلمه «پیگیر» یا کوشش‌های پیگیر که این پیگیر در زبان فارسی وجود نداشته بلکه «پی» و «گیر» وجود داشته و این واژه را احسان طبری به وجود آورده است امروزه این قدر این جا افتاده است که ما تصور نمی‌کنیم که یک واژه جدید باشد. یا مثلاً واژه «رزمنده» ما امروزه واژه‌های رزمنده و رزمندگان را بسیار به کار می‌بریم ولی در زبان کلاسیک ما کلمه «رزم» و «رزم‌جو» وجود داشته اما کلمه رزمنده وجود نداشته است و این واژه را هم احسان طبری به وجود آورده است. امروزه در افغانستان کلمه مردم‌سالار روزانه صدها بار به کار می‌رود. این واژه را دکتر آریان‌پور به وجود آورده است که امروزه در افغانستان کاربرد بسیاری دارد، طوری که انسان تصور می‌کند این کلمه شاید هزار ساله باشد، حال آنکه کلمه بسیار جدید است و از آن واژه‌های جنگ سالار و تفنگ‌سالار هم ساخته شده است و شخصی پیدا شد که یک واژه را با در نظر گرفتن دو واژه قدیمی و اصول دقیق دستور زبان وضع کرد که براساس آن در افغانستان مردم‌سالار و جنگ سالار و حتی در این اواخر تریاک سالار را هم وضع کردند. به همین خاطر کسی که می‌خواهد واژه بسازد باید از یک سو به زبان کلاسیک و متون کلاسیک تسلط داشته باشد و از سوی دیگر سخت از دستور زبان ما آگاه باشد. به هر صورت کسانی در افغانستان این کار را کرده‌اند و بعضی از آنها موفق بودند و بعضی هم نبودند. ولی به هر صورت این تلاش‌ها، تلاش‌هایی نیست که پشتوانه دولتی و نهادی داشته باشد و تمام آنها تلاش‌های شخصی در سطح اشخاص و افراد بوده است به هر حال تلاش‌هایشان سزاوار ستایش است.

شما در آثاری که در آینده خواهید نوشت باز هم همان فضای گذشته را تکرار می‌کنید یعنی انسان‌های در حاشیه و فقرزده را به تصویر می‌کشید یا سعی می‌کنید که یک نوع امیدواری در آثارتان مشهود باشد مثل آینده‌ای که افغانستان خواهد داشت؟

در مورد نوشته‌های من، مردم مقداری مبالغه کرده‌اند، همه نوشته‌های من، نوشته‌های بدبینانه نیست و داستان‌های بسیاری در آنها وجود دارد که خیلی خوش‌بینانه و حتی می‌توانیم بگوییم که رزم‌جویانه است. فقط سوءتفاهمی وجود دارد که نمی‌فهمم از کجا نشأت گرفته و حتی در فرهنگی که در فرانسه چاپ شده گفته شده که من هم به طریق صادق هدایت از کافکا تأثیر گرفته‌ام. این هم نادرست است و من البته مستقیماً آثار کافکا را خوانده‌ام. می‌خواهم بگویم که درباره مسئله بدبینی در نوشته‌های من تا حدی مبالغه شده است. بدبینی هست و وجود داشته ولی همان‌طور که در یکی دیگر از مصاحبه‌ها گفتم شاید تنوعی که در داستان‌های من وجود دارد در داستان‌های هیچ نویسنده دیگری در افغانستان دیده نشود.

تنوع نه تنها در فضاها و تصویرها و آدم‌ها و مضامین است بلکه تنوع در امر نگرش هم وجود دارد. هم بدبینی است و هم خوش‌بینی و در زندگی هر دو وجود دارد هم آدم‌های خوش‌بین و هم آدم‌های بدبین. بنابراین همه چیز آنجا انعکاس یافته است، به همین دلیل نمی‌توانم آینده را پیش‌بینی کنم ولی این روند ادامه خواهد یافت.

همایش چشم انداز داستان امروز را چگونه ارزیابی می‌کنید، فکر می‌کنید تأثیری در روند رشد ادبیات داستانی کشور افغانستان داشته باشد.

بدون شك تأثیر می‌گذارد و فکر می‌کنم بیشتر بر ادبیات داستانی ایران تأثیر خواهد گذاشت، به این دلیل که ما در این همایش فقط سه نفر هستیم که دو تن از آنها در ایران زندگی می‌کنند. بنابراین من انتظار داشتم که چندین نفر هم از افغانستان دعوت شوند که نشدند و این برای من تعجب‌آور بود که چرا فقط یک نفر را دعوت کردند. حداقل باید از چند نویسنده زن افغانی دو نفر را دعوت می‌کردند.

مثلاً چه کسانی را؟

مریم محبوب، پروین پژواک، حمیرا دستگیرزاده، ثریا واحدی و... اینها اهل قلمی هستند که در غرب اقامت دارند. شعر می‌گویند و داستان می‌نویسند و نسبتاً نسبت به نویسندگانی که داخل کشور فعال‌ترینند.

انشاءالله در همایش‌های بعد چون قرار است این حرکت ادامه داشته باشد.

این کار خوبی است و شما در دعوت اشخاص اگر با نویسندگانی که افغانستان از طریق رایزنان فرهنگی ایران مشورت بکنید کار بهتر و سودمندتر خواهد بود و شاید مؤثرتر هم باشد.

برگرفته از سایت اینترنتی شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی - منزلگاه الکترونیکی

برگشت به صفحه